

بررسی تاریخ انقلاب اکتبر ، ساختمان سوسیالیسم در شوروی آنطور که بوده
و نه آنطوری که امپریالیست ها جعل و تحریف کرده اند

(1)

مایکل سیرز- آلبرت کان

برگردان : الف نسیم

کتاب چهارم

از مونیخ تا سانفرانسیسکو

بخش بیست و دوم - جنگ جهانی دوم

۱- مونیخ

2- جنگ جهانی دوم

بخش بیست و سوم - ضدیت با کمینترن در آمریکا

۱- ارتیهی از صدهای سیاه

۲- " آمریکا را از کمونیسم نجات دهید! "

۳- داستان رویداد پائول شیفر

۴- کمیتهی دیز

5- عقاب تنها

بخش بیست و چهارم - شانزده

بخش بیست و پنجم - سازمان ملل متحد

بخش بیست و دوم - جنگ جهانی دوم

۱- مونیخ

وزارت امور خارجه‌ی ایالات متحده آمریکا در بیانیه‌ی رسمی خود به نام "جنگ و صلح" ، سیاست خود را بدین شرح توضیح داد: "دهه‌ی سرنوشت ساز ۱۹۳۱-۱۹۳۴ با تهاجمات ژاپنی‌ها آغاز شد و پایان یافت. این سال‌ها از تکامل یک سیاست بی رحمانه که با آگاهی کامل از طرف ژاپن، آلمان و ایتالیا برای تسلط بر جهان اتخاذ شده بود تمیز داده میشود."

در سال ۱۹۳۱ جنگ جهانی دوم با اشغال منچوری توسط ژاپن به بهانه‌ی نجات آسیا از خطر کمونیسم آغاز شد. دو سال بعد هیتلر جمهوری آلمان را به بهانه‌ی نجات آلمان از خطر کمونیسم سرنگون کرد. سال ۱۹۳۵ ایتالیا به ایتوپی به خاطر نجات آنها از خطر "بلشویک‌ها و بربریت" حمله کرد. سال ۱۹۳۶ هیتلر "راین‌لند" را اشغال نمود؛ آلمان و ژاپن قرارداد ضد کمونیسم را امضاء کردند و نیروهای نظامی آلمان و ایتالیا برای نجات اسپانیا از خطر کمونیسم به آنجا حمله کردند.

در سال ۱۹۳۷ ایتالیا، با آلمان و ژاپن متحد شد، ژاپن برای بار دوم به چین حمله کرد و "پکن"، "تین تسین" و "شانگهای" را به تصرف خود درآورد. سه قطب برلین- رم - توکیو برای "نجات جهان از خطر کمونیسم" دست به کار شده بودند.

در سال ۱۹۳۷ وزیر امور خارجه‌ی شوروی "ماکسیم لیتوینوف"، در جلسه‌ی اتحادیه ملل چنین گفت:

« ما می دانیم که طی سال‌های اخیر سه کشور به کشورهای دیگر تجاوز کرده‌اند. این سه کشور علیرغم تمام تفاوت‌هایی که از نظر ایدئولوژیکی، وسائل و سطح فرهنگ در نزد قربانیان خود دارند، حملات خود را به یک دلیل واحد توجیه میکنند: مبارزه بر علیه کمونیسم. حاکمان این کشورها به صورتی کاملاً کودکانه تصور می کنند و یا به سادگی این طور تظاهر میکنند که این کافی است که کلمه‌ی "ضد کمونیسم" را به کار ببرند، تا تمام جرائم و جنایات آنها بر علیه جامعه‌ی بین المللی بخشیده شود. »

تحت پوشش مبارزه با کمونیسم، آلمان، ژاپن و ایتالیا به جانب اروپا و آسیا برای تصرف و به بردگی کشیدن آنها حرکت کردند.

جهان دو راه را در مقابل خود داشت، اتحاد تمام ملت‌ها جهت مبارزه با حملات نازی‌ها، فاشیست‌ها و وحشیگری ژاپنی‌ها و ایجاد مانع در راه تهدیدات جنگی نیروهای تجاوزگر، قبل از این که کار از کار گذشته باشد، یا از هم پاشیدگی، به صورتی تدریجی تسلیم شدن در مقابل تجاوز، و در نتیجه پیروزی ناگزیر فاشیسم. وزیر تبلیغات نیروهای متحد تجاوزگر، جاسوسان ترسکی، مرتجعین فرانسوی، انگلیسی و آمریکایی، همگی با یک بسیج فاشیستی بین المللی بر علیه امنیت دسته جمعی با هم متحد شده‌اند. ایده‌ی اتحاد بر علیه تجاوز با بر چسب اتهام "تبلیغات کمونیستی" مورد حمله قرار گرفت و به عنوان یک "رویای غیر عملی" مردود اعلام شد و به نام "تحریکات جنگی" مهر باطل بر آن زده شد. و به جای آن سیاست سازش و تسلیم تدریجی، تغییر جهت جنگ گریز ناپذیر به یک یورش دسته جمعی به اتحاد جماهیر شوروی، پیشنهاد شد. نازی‌ها از این سیاست به شدت حمایت میکردند.

نخست وزیر بریتانیا، نویل چمبرلین، طراح پیشنهاد سازش گفت که قرار داد امنیت دسته جمعی اروپا را "به دو قطب مسلح" تقسیم میکند.

روزنامه‌ی نازی‌ها، ناخت آسگابه (Nachtausgabe) در سال ۱۹۳۸ اعلام کرد: "ما می دانیم، که نخست وزیر انگلستان در تشابه با ما بر این نظر است که قرارداد امنیت دسته جمعی یک دیوانگی محض است."

در یک سخنرانی در منچستر در ۱۰ می ۱۹۳۸ وینستون چرچیل پاسخ داد:

« به ما گفته شده است که ما نباید اروپا را به دو بلوک مسلح تقسیم کنیم. در این صورت فقط یک بلوک مسلح وجود خواهد داشت؟ - بلوک ارتش دیکتاتورها و مشتی از توده‌های ایزوله شده که خارج از گود ایستاده و در فکرند که کدام یک از آنان ابتدا فریب خواهند خورد، تحت انقیاد قرار خواهند گرفت و یا صرفاً چپاول خواهند شد؟ »

چرچیل "دلالت جنگ" نامیده می‌شد.

در سپتامبر سال ۱۹۳۸ سیاست سازش به نقطه‌ی اوج خود رسید. دولت‌های آلمان نازی، فاشیستی ایتالیا، انگیس و فرانسه قرارداد مونیخ را امضاء کردند؛ اتحاد الهی ضد روسی که پس از ۱۹۱۸ تمام مرتجعین جهان رویای آن را در سر پرورانده بودند. این قرارداد اتحاد جماهیر شوروی را بدون دوست و هم پیمان رها کرد. پیمان میان شوروی و فرانسه، که هسته‌ی قرارداد امنیت اروپا به حساب می‌آمد، باطل شده بود. "منطقه‌ی سودت" متعلق به چکسلواکی به بخشی از آلمان نازی تبدیل شد. دروازه‌های شرق برای نیروهای نظامی آلمان نازی باز شد.

**در ۲۴ سپتامبر ۱۹۳۸ با حرکت نازی‌ها به سمت چکسلواکی، روزنامه‌ی نیویورکی و ترنسکیستی سوسیال اپیل در سر مقاله‌ی اصلی روزنامه‌ی خود اعلام کرد:

«چکسلواکی یکی از وحشتناک ترین هیولاهای ناقص الخلقه‌ی اروپاست که در کنفرانس ننگین ورسای تولید شد. دموکراسی چکسلواکی هیچ گاه بیش از یک پوشش کتیف جهت استثمار کاپیتالیستی نبوده است. ضرورت‌های تاریخی، در هر شرایطی شدیدترین مخالفت‌های انقلابی را بر علیه دولت سرمایه داری چکسلواکی طلب میکند.»

با انتشار شعارهای دروغین در اروپا و آمریکا، ترنسکیست‌ها به صورتی خستگی ناپذیر تبلیغات شدیدی را بر علیه‌ی قرارداد امنیت جمعی و حق دولت‌های کوچک برای دفاع از حقوق خود در مقابل تجاوزات دولت‌های متحد به راه انداختند. وقتی که دولت‌های اتیوپی، اسپانیا، دولت‌های شمال- و میانی چین، اطیش و چکسلواکی به نوبت توسط آلمان، ایتالیا و ژاپن مورد حمله قرار گرفتند، اعضای ترنسکیستی بین الملل چهارم در سراسر جهان فریاد کشیدند، که امنیت جمعی فقط بهانه‌ای برای آغاز جنگ بود.

ترنسکی ادعا کرد که "دفاع از دولت ملی" در واقع یک "وظیفه‌ی ارتجاعی" بود. در اطلاعیه‌ی خود، "بین الملل چهارم و جنگ"، که به وسیله‌ی ترنسکیست‌ها به عنوان مطلبی بنیادی در مبارزه‌ی خود بر علیه امنیت جمعی استفاده می‌شد، ترنسکی نوشت:

« در یک کلام، دفاع از دولت‌های ملی، به خصوص کشورهای بالکانی شده‌ی اروپا، عملی است ارتجاعی. دولت‌های ملی با مرزهای خود، پاسپورت، سیستم دولتی، گمرک‌ها و ارتش خودشان جهت دفاع از گمرک‌ها، تبدیل به مانعی صعب العبور بر سر راه پیشرفت و تکامل اقتصادی و فرهنگی انسانیت شده‌اند. وظیفه‌ی

کارگران دفاع از دولت سرمایه داری نیست، بلکه نابودی آن به صورتی کامل و قطعی است. »

هواداران و طرفداران ترسکی در اروپا و آمریکا تبلیغات شدیدی را بر علیه جبهه‌ی آزادی بخش فرانسه، دولت جمهوری خواه اسپانیا و دیگر جریان‌ات وطن پرست ضد فاشیست که از طریق امضای قرارداد با اتحاد جماهیر شوروی، در صدد ایجاد امنیت جمعی و اتحاد در سطح کشورهای خودشان بودند، آغاز کردند. در این تبلیغات ترسکیستی‌ها ادعا میکردند که این جنبش‌ها تنها عامل در گیر کردن کشورشان در جنگ بودند. یکی از رهبران انگلیسی ترسکیست‌ها به نام "سی. ال. جیمز"، گفت:

« جبهه‌ی متحد استالینی"، وحدتی برای مبارزه‌ی آزادیبخش نیست، بلکه وحدتی است برای این که تمام کارگران را به یک جنگ امپریالیستی بکشاند. »

ترسکی خود به صورتی مداوم در مورد "عواقب" شکست نیروهای متحد فاشیستی در مقابل ملت‌های صلح طلب اخطار داد. او در آوریل سال ۱۹۳۷ در بازجویی مکزیکی گفت:

« پیروزی فرانسه، انگلیس و اتحاد جماهیر شوروی بر علیه آلمان و ژاپن، قبل از هر چیز به این معنی بود که اتحاد جماهیر شوروی به یک دولت سرمایه داری، و فرانسه به دولتی فاشیستی تبدیل میشدند، برای شکست هیتلر به نیروی نظامی قدرتمندی نیاز است. یک پیروزی به معنای برقراری فاشیسم در فرانسه و نابودی آن در آلمان بود. »

به این طریق ترسکی و دیگر هواداران تبلیغاتچیش دست در دست سازشکاران و وزرای مبلغ نیروهای متحد فاشیستی، برای متقاعد کردن مردم اروپا به این که امنیت دسته جمعی یک تحریک جنگی بود، و این که آنهایی که برای عملی شدن این سیاست کار میکردند "عروسکان دست استالین" بودند، کار میکردند.

"والتر دورانتی" در کتاب "کرم‌لین و مردم" نوشت، "قرارداد مونیخ، یکی از بزرگترین شکست‌های اتحاد جماهیر شوروی پس از قرارداد "برست - لیتوسک" به نظر می آمد." اکنون جهان در انتظار آغاز جنگ میان آلمان نازی و اتحاد جماهیر شوروی بود. وقتی "نوئل چمبرلین" به انگلیس باز گشت، کاغذی را با امضای هیتلر در دست خود به هوا برد و پیروزمندانه گفت:

« این به معنای صلح در دوران ماست! »

۲۰ سال پیش جاسوس انگلیسی کاپیتان سیدنی جرج ریلی اعلام کرده بود:
- به هر قیمتی که شده این غده کثیف متولد شده در روسیه باید نابود شود. صلح با آلمان! بله، صلح با هر کسی!..... صلح، صلح به هر قیمتی - و سپس یک جبهه متحد بر علیه دشمن واقعی بشریت!

در ۱۱ جون ۱۹۳۸ یکی از هواداران "چمبرلین" به نام "آرنولد ویلسون" در مجلس عوام انگلیس، اعلام کرد:

- اتحاد امری ضروری است، و آن خطر واقعی که جهان را تهدید میکند از جانب آلمان و ایتالیا نیست، بلکه از طرف روسیه است.

اما اولین قربانیان قرارداد ضد روسی مونیخ، مردم روسیه نبودند، بلکه مردم کشورهای دمکرات سرمایه داری اروپا بودند. یک بار دیگر ظاهر سیاست ضد روسی، با پرده‌ای از سیاست دمکراسی خانمانه آذین بندی شد.

در فوریه سال ۱۹۳۹ دولت‌های فرانسه و انگلیس دولت فاشیستی اسپانیا را به رسمیت شناختند. در روزهای آخر مارس، پس از دو سال و نیم مبارزه‌ی شجاعانه و دردناک بر علیه نیروهای ارتجاعی، دولت جمهوری خواه اسپانیا به ایالتی فاشیستی تبدیل شد.

در ۱۵ مارس ۱۹۳۹ کشور چکسلواکی، دیگر یک کشور مستقل نبود. تانک‌های نازی‌ها با سر و صدای زیاد در خیابان‌های پراگ به حرکت در آمدند. کارخانه اشکودا و ۲۳ کارخانه‌ی اسلحه سازی دیگر، که به اندازه‌ی سه برابر تمام ایتالیای فاشیستی تولید میکردند به مالکیت هیتلر در آمد. یکی از هواداران فاشیست‌ها، به نام "جان سیروی"، که زمانی فرماندهی عملیات نظامی در روسیه سیبری را به عهده داشت، تعداد ۱۰۰۰ فروند هواپیمای جنگی، تمام مهمات جنگی، انبار و تمام وسائل درجه یک نظامی را به فرماندهی نظامی آلمان تحویل داد. در ۲۰ مارس ۱۹۳۹ لیتوانی مجبور شد که تنها بندر خود به نام "ململ" را به آلمان واگذار کند.

۷ آوریل سال ۱۹۳۹، در صبح روز جمعه عید پاک، موسولینی از دریای آدریاتیک عبور کرد و آلبانی را به اشغال خود درآورد. پنج روز بعد ویکتور امانوئل تاج پادشاهی آلبانی را بر سر گذاشت.

در حالی که هیتلر در حال حرکت به سمت چکسلواکی بود، استالین از مسکو به وزرای سازشکار فرانسه و انگلیس در مورد این که قبل از هر چیز این خود آنها هستند که قربانی سیاست‌های ضد روسی‌شان می شدند هشدار داد. استالین در ۱۹ مارس ۱۹۳۹ این سخنرانی را در هیجدهمین کنگره‌ی حزب کمونیست ایراد کرد:

« این جنگ اعلام نشده که نیروهای متحد ارتجاعی در حال حاضر تحت پوشش قرارداد مبارزه با کمونیسم در اروپا و آسیا آغاز کرده‌اند، تنها بر علیه اتحاد جماهیر شوروی نیست، بلکه، هم چنین، در واقع و قبل از هر چیز، بر علیه منافع انگلیس، فرانسه و ایالات متحده آمریکا نیز هست. »

استالین در ادامه گفت:

« جنگی که به وسیله‌ی دولت‌های متجاوز آغاز شده به شیوه‌های مختلف منافع کشورهای صلح طلب و بیش از هر چیز، منافع انگلیس، فرانسه و آمریکا را مورد تجاوز قرار میدهد، در حالی که کشورهای نامبرده عقب نشینی کرده و به متجاوزان امتیاز بعد از امتیاز میدهند، از هر گونه مقاومتی خودداری میکنند و تا حدودی متجاوزان را حمایت میکنند. باورنکردنی است، اما حقیقت دارد! »

استالین اعلام کرد:

« سیاستمداران مرتجع قدرت‌های غربی، سیاست امنیت جمعی را به کناری گذاشته بودند و به جای آن رویای یک اتحاد ضد روسی را، تحت پوشش جملات زیبایی مانند "سازشکاری" و "عدم مداخله" درسر داشتند. اما این سیاست محکوم به مرگ بود. »

استالین ادامه داد:

« برخی از سیاستمداران و روزنامه نویسان اروپائی و آمریکائی، نمی توانند بیش از این در انتظار حرکت به سوی روسیه اوکرائین بمانند و خودشان آغاز به افشای سیاست پشت پرده‌ی عدم دخالت نموده‌اند. آنها به صورتی آشکار و کاملاً روشن به ما می گویند که آلمانی‌ها به شدت آنها را مأیوس کرده‌اند، چرا که به جای حرکت به سوی شرق، به سوی اتحاد جماهیر شوروی، به سمت غرب برگشته و طلب مستعمره می کنند. این طور به نظر می آید که آلمان به خاطر حمله‌ی خود به شوروی، چکسلواکی را به عنوان یک جایزه از پیش پرداخت شده دریافت کرده بود ولی اکنون از پرداخت صورت حساب خود امتناع میکند. »

استالین ادامه داد:

« در اینجا به هیچ وجه قصد ندارم که در مورد سیاست عدم دخالت، دروغ، خیانت و غیره و غیره موعظه کنم. این کاری است عبث که به مردمی که هیچ یک از اصول اخلاقی را به رسمیت نمی‌شناسند، درس اخلاق داد. همان طور که سیاستمداران سرمایه دار قدیمی گفته‌اند، سیاست، سیاست است. ولی هم زمان باید اقرار کرد که آن بازی بزرگ و خطرناک که به وسیله‌ی هواداران سیاست عدم دخالت آغاز شده است، می تواند با شکست مفتضحانه‌ای برای خود آنها تمام شود. اتحاد جماهیر شوروی هم چنان آرزوی یک همکاری مشترک و بین المللی بر علیه تجاوزگران و یک سیاست واقع بینانه در مورد امنیت دسته جمعی را دارد. »

اما استالین این را نیز به روشنی گفت:

« که این همکاری باید دوستانه و از صمیم قلب باشد. ارتش سرخ قصد نداشت که به چنگال دست سیاستمداران سازشکار انگلیسی و فرانسوی تبدیل شود. در صورت قرار گرفتن در بدترین شرایط، ارتش سرخ باید به اراده‌ی خود، به اتحاد و وفاداری مردم روسیه تکیه میکرد. »

همان طور که استالین گفت:

« اگر جنگی در می گرفت، ارتش ما چه در پشت جبهه و چه در خط مقدم جبهه، از هر ارتش دیگری در جهان قوی تر خواهد بود، حقیقتی که مردم بیرون از مرزهای ما که به مناقشات نظامی عشق میورزند باید به خوبی به خاطر بسپارند. »

اما هشدارهای روشن و با اهمیت استالین نادیده گرفته شد. در آوریل سال ۱۹۳۹ نتیجه‌ی یک آمارگیری در انگلیس نشان داد که ۸۷ درصد از مردم انگلیس طرفدار یک جبهه‌ی متحد میان انگلیس و اتحاد جماهیر شوروی بر علیه آلمان نازی بودند. به نظر چرچیل نزدیکی انگلو-روسی "مسئله مرگ و زندگی بود". در ۲۷ مارس چرچیل طی یک سخنرانی، با صراحت کامل اعلام کرد:

« دولت اعلیحضرت در حالی دست رد بر سینه‌ی کمک‌های ضروری پیشنهاد شده از طرف دولت شوروی میزند که در مورد دفاع از ما قصور کرده، چکسلواکی را با هر آن چه که در آن امکان نظامی به شمار میرود از دست داده و ما را موظف به دفاع از لهستان و رومانی کرده است و به این ترتیب ما را در بدترین شرایط؛ درگیر جنگی خانمانسوز میکند، لیاقت این که از طرف مردم با اصالت و شرافت با او برخورد شود، ندارد. »

لرد جرج طی بیانیه‌ی ای در ۲۹ ژوئیه در حمایت از سخنان چرچیل، چنین گفت:

« آقای چمبرلین مستقیماً با هیتلر مذاکره کرد. او برای ملاقات هیتلر به آلمان رفت. او و "لرد هالیفاکس" از رم بازدید کردند، برای سلامتی موسولینی لیوان مشروب خود را بالا بردند و به او گفتند که او چه مرد خوبی بود. اما آنها چه کسی را به روسیه فرستاده‌اند؟ آنها حتی یک مشاور دولتی دون پایه را نیز به آنجا نفرستاده‌اند. آنها فقط به فرستادن یک کارمند دفتر خارجی بسنده کرده‌اند. این یک توهین به شمار می‌آید. در جایی که دنیا بر لب پرتگاهی عظیم ایستاده است، آنها درک نگره داری توازن در شرایط حاد را ندارند. »

رای مردم انگلیس و سخنان دولتمردان انگلیسی نظیر "چرچیل" و "لوید جرج" مورد بی توجهی قرار گرفت. در روزنامه‌ی تایمز لندن نوشته شده بود:

« یک اتحاد سریع با شوروی مانع از انجام مذاکرات بعدی خواهد شد. »

**همان روزی که نازی‌ها به پراگ هجوم برده بودند، هیئتی از کارخانه داران انگلیسی به "دوسلدورف" آمده بودند تا با همکاری با مقامات بلند پایه‌ی مالی آلمانی بر روی آخرین جزئیات یک قرارداد گسترده کار کنند. در ماه ژوئیه روزنامه‌های انگلیسی خبر غیر منتظره‌ای را در روزنامه‌های خود منتشر کردند. بر اساس این گزارش، منشی روابط تجاری پارلمان انگلیس، "ربرت اس. هودسون" در جلسه‌ای مشترک با مشاور اقتصادی هیتلر دکتر "هلموت وُلتهات" در مورد وامی به مبلغ ۵۱ میلیون پوند از طرف انگلیس به آلمان نازی به توافق رسیده بودند.

تمام تجار بزرگ انگلیسی هوادار سیاست سازش با آلمانی‌ها نبودند. در ۸ ژوئیه بانکدار و صاحب معادن ذغال سنگ، لرد "دیویس" در مجلس اعیان چنین گفت:

« دولت شوروی به خوبی میداند که در اینجا هستند کسانی که امیدوارند که عقاب‌های آلمانی به جای پرواز به سوی غرب به سوی شرق پرواز کنند، همان چیزی که هیتلر به صورتی آشکار در کتاب خود "نبرد من" نوشته بود. »

در مورد مذاکرات چمبرلین با مسئولان دولت شوروی، "لرد دیویس" گفت:

« گاهی من فکر میکنم که آیا دولت منظوری واقعی از این مذاکرات دارد و یا فقط هویجی است که به دهان مردم برای جلب حمایت آنها میگذارد. »

در پایان تابستان سال ۱۹۳۹، وقتی که خطر جنگ بیش از هر زمان دیگری احساس میشد، چمبرلین یکی از کارمندان معمولی وزارت امور خارجه به نام "ویلیام استرانگ"، را به مسکو فرستاد که تا به عنوان تنها نماینده‌ی دولت انگلیس در مذاکرات مستقیم با دولت شوروی شرکت کند. فشار افکار عمومی، چمبرلین را مجبور کرده بود که به مذاکرات با شوروی شکل دیگری بدهد. در ۱۱ آگوست یک هیئت نظامی انگلیس برای تشکیل جلسه‌ای نظامی با شرکت ژنرال‌ها به مسکو آمد. این هیئت با سرعت ۱۳ گره دریایی، یعنی با کمترین سرعت ممکنه، از لندن به مسکو مسافرت کرده بودند. وقتی که هیئت انگلیسی به مسکو وارد شد، روس‌ها متوجه شدند که این هیئت و هم چنین "استرانگ" اجازه‌ی امضای قرارداد با دولت شوروی را نداشتند. هدف این بود که اتحاد جماهیر شوروی بدون داشتن هیچ متحدی، با آلمان نازی که به صورتی غیر مستقیم، و نه فعالانه، از طرف دولت‌های طرفدار "قرارداد مونیخ" مورد حمایت قرار میگرفت، مقابله کند.

بعدها "جوزف ای. دیویس"، تصمیمی را که دولت شوروی مجبور به اتخاذ آن شد این چنین توضیح داد. در ۱۸ ژوئیه ۱۹۴۱ سفیر سابق اتحاد جماهیر شوروی، طی نامه‌ای به مشاور پرزیدنت "روزولت"، "هاری هاپکینز"، نوشت:

«از تمام تماس‌ها و مشاهداتم پس از ۱۹۳۶، نتیجه گرفتم که به جز پرزیدنت ایالات متحده آمریکا، دولتی در جهان وجود نداشت که مانند اتحاد جماهیر شوروی به روشنی خطر هیتلر را بر علیه صلح جهانی افشاء کرده باشد و بر ضرورت قرارداد امنیت جمعی و اتحاد میان ملت‌های غیر متجاوز تاکید نموده باشد. آنها آماده بودند که به خاطر چکسلواکی بجنگند. آنها از پیش قرارداد مصوبه در مونیخ، مبنی بر عدم تجاوز به لهستان را باطل کردند، چرا که در صورت نیاز میخواستند که راه را برای عبور نیروهای خود از لهستان جهت کمک به چکسلواکی باز کنند و وظیفه‌ی خود را در قبال قراردادشان انجام دهند. حتی پس از مونیخ و تا اواخر سال ۱۹۳۹ دولت اتحاد جماهیر شوروی مایل بود که برای جلوگیری از حمله‌ی آلمان نازی به لهستان یا رومانی با انگلیس و فرانسه متحد شود، اما بر این نکته تاکید داشت که کنفرانسی بین المللی با شرکت دولت‌های غیر متجاوز تشکیل شود و در آن جلسه به صورتی بی غرض و واقع بینانه در مورد این که هر یک از آنها چه کاری می توانستند انجام دهند، تصمیم گیری کنند، و هم زمان یک پارچگی و اتحاد

خود را در مقابل هیتلر به نمایش بگذارند. این پیشنهاد به دلیل آن که رومانی و لهستان مخالف ایجاد جبهه‌ای واحد با اتحاد جماهیر شوروی بودند مورد قبول "چمبرلین"، قرار نگرفت.

تمام بهار سال ۱۹۳۹ همه‌ی نیروی دولت اتحاد جماهیر شوروی صرف پدید آوردن قراردادی قطعی که محتوای آن اتحاد، عکس العمل و همکاری نظامی مشترک بر علیه هیتلر باشد، شد.

انگلیس....از دادن ضمانت، به روسیه در مورد دفاع از کشورهای بالتیکی، مشابه همان ضمانتی که روسیه به فرانسه و انگلیس در مورد دفاع از بلژیک و هلند، داده بود امتناع کرد. دولت اتحاد جماهیر شوروی به دلایلی واضح، متقاعد شده بود که ایجاد اتحادی موثر و عملی با فرانسه و انگلیس غیر ممکن بود. آنها مجبور به نوشتن قرارداد صلح با هیتلر شدند. »

بیست سال پس از عهد نامه‌ی برست - لیتوفسک، یک بار دیگر سیاستمداران اروپای غربی، دولت روسیه را مجبور به عقد قراردادی ناخواسته با آلمان نازی کردند. در ۲۴ آگوست ۱۹۳۹ دولت اتحاد جماهیر شوروی معاهده‌ی عدم تجاوز را با دولت آلمان نازی امضاء کرد.

* * * * *

بهمن ادیب 2007/07/20